

انتخاب و تعیین حکام خرد را نیز داشت.

پسر امامقلی خان، صفی‌قلی خان به‌جای خان لار، که حکومتی موروثی داشت، منصوب گشت، و برادر وی جانشین رئیس ایل قاجار، که در آن ایل مقامی مهم و حساس به شمار می‌آمد، گردید.

صفی‌قلی خان دیگری که به «گرچی» معروف بود بیگلربیگی بغداد، حتی متولی بقاع متبرکهٔ عراق گشت. استرآباد تحت حکومت خسروخان، و مشهد تحت حکومت منوچهرخان که هر دو گرچی بودند، اداره می‌شد... از مجموع ۸۹ میر، ۷۴ تن از قزلباش، و فقط ۱ تن از غلامان بودند؛ و لذا پنج یک کارها به‌دست عناصری جدید افتاد که ترقی و تجالی آنان مروهون لیاقت شخصی بود، نه وراثت و اصل و نسب.<sup>۱</sup>

**طبقات در عهد صفویه**  
«اینک در ایران سی و دو قبیله یا خانواده‌ی اشرافی هست که دارای حق استیاز و برتری هستند حکومت بطور کلی بدست این خانواده‌ها سپرده شده است، هر فرمانداری که برای شهرهای مختلف برگزیده و بزبان فارسی «حاکم» خوانده می‌شود بلااستثنا یکی از اشراف است و از میان افراد این ایلات برخاسته است داروغگان باشهرداران نیز از همان طبقات هستند اما، شاه هرگاه از آنان ناراضی شود. آنانرا بمیل خود تغییر می‌دهد.»<sup>۲</sup>

بطوری که از قادیخ آداکل ارمنی برمی‌آید، از عهد شاه‌عباس دوم تا پایان حکومت آقامحمدخان، در ایران سه طبقه با قدرت تمام فرمانروایی می‌کردند: اول نظامیان و همکاران شاه، دوم ایلاتی که مورد حمایت و آلت اجرای مقاصد شاه بودند؛ سوم روحانیان ابن‌الوقتی که به‌نام دین، ثروت کلانی به‌دست آورده بودند.

به‌نظر مؤلف «ستم‌التوادیح»... از جانب پادشاه باید زی هرصنفی از اصناف ناس از سرد و زن و بزرگ و کوچک معین و مقرر باشد که هرکس در زی خود، داخل و از زی خود نتواند بیرون رفت تا آنکه شریف و وضیع و مخدوم و خادم و خاص و عام و سپاه و رعیت و هر صنفی از صنف دیگر ممتاز و معروف باشد... مواجب چاکر را باید به‌قدر خدمت و شأنش قرار داد و او را باید قدغن نمود که به قدر مواجب خود نفقه و کسوه صرف نماید و بیشتر ننماید، که اگر بیشتر نماید و مقروض گردد؛ خیانت و دزدی پیشه کند...»<sup>۳</sup>

### وضع اقتصادی طبقات مختلف در عهد قاجاریه

درووئل که در عهد فتحعلی‌شاه به‌ایران آمده است در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: «در ایران نیز مانند تمام کشورهای که اصول فتوالاتیه در آن حکمفرماست، افراد جامعه به‌دو طبقهٔ ثروتمند و مالک بزرگ و مردمان میانه‌حال تقسیم می‌شود. البته پیشه‌وران و دهقانان جزو هیچ یک از این دو طبقه به‌حساب نیامده است، زیرا وضع آنها به‌حدی فلاکت‌بار است که حتی غالباً آنها را

۱. همان، ص ۲۶-۲۵ (به‌اختصار). ۲. دون‌ژوان ایرانی، ترجمهٔ مسعود رحب‌نیا، ص ۶۷.

۳. رستم‌الحکما، «ستم‌التوادیح»، به‌اهتمام محمد مشیری، ص ۳۲۶ (به‌اختصار).

جزو افراد ملت نیز محسوب نمی‌دارند.

منبع دارایی ثروتمندان معمولاً مالکیت روستاها و مزارع و ریاست بر قبایل چادرنشینی است که حقوق مخصوصی از آنان دریافت می‌کنند. قبایل چادرنشین به هر جا که خیمه برافرازند لاپه‌ار از پرداخت حقوق مخصوصی به دولت‌اند. عده‌ای از ثروتمندان نیز ثروت خود را از مقام مهم دولتی و یا درباری به دست می‌آورند. آنها حقوق دیوانی را پرداخته و به میل خود از مردم خراج می‌گیرند... و دهقانان را به بییگاری وا می‌دارند. بندرت می‌توان دهکده‌ای یافت که حقوق و باج آن، تمام بطور نقدی پرداخت شود. غالباً بهره مالکانه و حقوق دیوانی، جنسی و از محصول گندم و جو و پنبه پرداخت می‌شود. اما کسانی که به زراعت اجناس دیگر مشغولند، باید مبلغ معینی وجه نقد بپردازند.

یکی از روستاهایی را که دارای دوپست خانوار بوده و سالانه به میزان هزار و هشتصد خروار غله و پانصد تن پنبه محصول برمی‌دارد، در نظر بگیریم. بنا به قراردادی، که یک نسخه از آن در دست رئیس دهکده است، میزان سهم مالکانه و باجی که باید به دولت پرداخت شود معلوم است. اگر از این بابت ششصد خروار غله و دوپست من پنبه مقرر شده باشد، مالیات به نسبت محصول هر خانوار بین دهقانان سرشکن می‌شود، و هر که محصول بیشتری برداشت، باید کسری مالیاتی را جبران کند. در موارد غیر عادی و کمبود محصول، میزان بهره مالکانه تقلیل می‌یابد... هر ده علاوه بر تحویل حقوق فنودالی، باید مرغ، کره، سرشیر، خربزه، و چوب برای ساختن خانه‌ها و کاه برای علیق اسبان، و افرادی برای بییگاری در فصول مختلف (غیر از هنگام درو) در اختیار ارباب بگذارد. استفاده از بییگاری غالباً به بیعدالتیهای بزرگی منجر می‌شد. «در کتاب خاطرات حاج میاح، که در زمان ناصرالدین‌شاه نوشته شده، وضع طبقات محروم چنین تصویر شده است: «... کارمعاش چنان بر اهل کرمان تنگ است که اهل سیستان و قاین از ایشان بیشتر در رفاه بودند... اهل کرمان از شدت اضطراب اولاد خود را به‌شالباپی و فریبایی می‌فرستند که اگر کامل و استاد شدند، ده شاهی اجرت، و الا سه یا چهارشاهی می‌گیرند و اگر خطایی... دیده شود، سوزن به دست آنها می‌زنند... خیاطی و لباس‌دوزی با زنان است به قیمت خیلی نازل. از صد خانه یکی قدرت ندارد شب چراغ روشن کند، بسیاری هستند که چندروز نان نیاخته با شلغم یا چغندر (اگر پیدا شود) می‌گذرانند. انسان به میدان می‌رود و می‌بیند مردم بیچاره هر یک پاره‌نمدی پوشیده که به تنش فرو رفته، پشته‌ای از هیزم در پشت از صحرا آورده و به جزئی وجه می‌فروشد؛ و برای این پشته، که بیش از دهشاهی نمی‌فروشد، دو روز کار کرده با وجه آن باید اسرارمعاش کند و مالیات دیوان را بپردازد... از شدت پریشانی، زن و دختران را که به ۹ سالگی رسیده یا نرسیده به مقاطعه می‌دهند یا به اسم صیغه و متعه یا فروش، هر چه بگویی سزاست. در مدرسه نمدسالان و سایر مدارس، طلبه‌ها کارشان صیغه دادن زن و دختر است که به‌خود زنها یا کسان ایشان وجهی داده، زنها را برای این کار اجاره می‌کنند، و به مردم صیغه و مقاطعه می‌دهند و وجه اجاره راداده، بقیه دخل ایشان است... در مدرسه نمدسالان،

هر کس که وارد می‌شد قلیان می‌دادند، بعد می‌پرسیدند زن می‌خواهی یا دختر جوان؟ قیمت را طی کرده، آخوند خود صیغه می‌خواند، بعد یا آن شخص به‌منزل زن می‌رفت یا زن را به‌منزل خود می‌برد، و گاه شبها به حجرات طلاب برای آنها یا آشنایان ایشان هم می‌آوردند. و از این وجوه، مالیات دیوان و خدمتانه ماسورین داده می‌شود. این زن بیوه به‌مدارس آمدن و شبانه‌متعه طلاب شدن و پول گرفتن، اختصاص به کرمان ندارد، در تمام شهرهای ایران، طلاب عزب در مدارس... غالباً زن می‌آورند و متعه می‌کنند یک‌شبه یا چند ساعت. حتی در کربلا و نجف هم متداول است لکن به‌دیگران دادن و اجرت گرفتن مختص به کرمان است. غالباً توپچیها در آنجا پولدار هستند... و پول قرض می‌دهند...<sup>۱</sup>

حاج سیاح در ص ۱۷۳ کتاب خود، می‌نویسد: «... همه جا مردم ایران در فشار جهل و ظلم هستند، ابتدا ملتفت نیستند که انسان هستند و انسان حقوقی دارد. سلاها و امراء خواسته‌اند اینان نادان و مرکب مطیع آنان باشند و انصافاً هم خوب به مقصود رسیده‌اند.» بطور کلی، در دوره قاجاریه، رکود، عدم تحرک، و انحطاط شدیدی در تمام شؤون مدنی، اجتماعی، و اقتصادی مشهود بود. فرریچارد در سفرنامه خود می‌نویسد: «... طرز زندگی در مشرق زمین، از دیرباز تا کنون تغییری نیافته، به عبارت دیگر، به همان اندازه که کره ماه از زمان حاجی بابا و یا هارون الرشید با ماه امروزی تفاوت پیدا کرده، زندگی کنونی مشرق زمین نیز با سابق تفاوت یافته است.»<sup>۲</sup>

نباید تصور کرد که تمام افراد طبقات ممتاز در ناز و نعمت به‌سر وضع طبقات ممتاز می‌بردند، بلکه گاه در بین اشراف و روحانیان و شاهزاده‌ها نیز افرادی بودند که در شرایط رقت‌باری زندگی می‌کردند؛ اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

«در حین آنکه بندگان همایون به سلام سردر تشریف می‌بردند یکی از شاهزاده‌ها در سر راه ایستاد و فریاد کشید پادشاهها همه‌اش به‌خود جواهر می‌بندی. از حال ما صلّه ارحام خود که نان شب نداریم بیخبری. شاهزاده را گرفتند، چویش زدند و حبسش نمودند. اما عظوفت همایونی سبب شد که ده تومان به‌مادر او و اولادش انعام دادند...»<sup>۳</sup>

حکیم‌الملک فقر عمومی را چنین بیان می‌کند: ابراهیم حکیم‌الملک در شرح حال خود می‌گوید:

من وقتی تحصیلاتم در فرانسه تمام شد و دیپلم دکترا را در طب گرفتم، به ایران آمدم، یک مطب باز کردم. مریضهائی که پیش من می‌آمدند من می‌دیدم که همه‌شان بیجیز و بینوایند، نه تنها حق ویزیت نمی‌گرفتم بلکه به‌شون پول هم می‌دادم که بروند دوا بخرند و خودشان را معالجه کنند. یکی دو سال اینطوری گذشت، دیدم اینطوری که نمی‌شود زندگی کرد؛ من باید از جیب خودم هم پول به‌مریضها بدهم ناچار مطبم را جمع کردم.<sup>۴</sup>

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۶۵ (با اختصار).
۲. سفرنامه فریچارد، ترجمه مهین‌دخت صبا، ص ۴۳.
۳. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به‌احتمال ابرج افشار، ص ۱۰۰۰.
۴. نقل از: راهنمای کتاب، سال پانزدهم، شماره‌های ۱۶۵ و ۱۶۶، ص ۲۸۲.

عبدالحسین مسعود انصاری می نویسد: تا پایان سلسله قاجاریه کمابیش اصل و نسب مورد توجه بود:

... پدرم از طرف سادربزرگ خود، مرحومه ضیاء السلطنه دختر ارشد فتحعلیشاه که زوجه میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد، نتیجه فتحعلیشاه می شد، خدیجه سلطان خانم، دختر شاهزاده امان الله میرزا نوۀ فتحعلیشاه بود. - نتیجه خاقان مغفور بودن حال به درد کسی نمی خورد؛ متاعی است که امروز خریدار ندارد، ولی در آن روزگار اصل و نسب خیلی اهمیت داشت و مشاغل مهم مملکتی بیشتر به کسانی داده می شد که اصل و نسب داشته باشند.<sup>۱</sup>

ناصرالدین شاه علی رغم میل مادرش، خواهر خود عزت الدوله را به عقد نکاح امیر در آورد (۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵) فرانت می نویسد: با این زناشویی مهدعلیا سخت مخالفت ورزید، از آنکه می ترسید بر نفوذ امیر نظام بیفزاید، و این امری طبیعی بود. اما شاه به حرف مادرش گوش نداد و در این کار اصرار داشت، و می گفت سعادت سلطنتش بسته به وجود امیر- نظام است. افراد خاندان سلطنتی در اندرون، سخنان طعنه آمیز می گویند که پسر نوکر قائم مقام (۱) با خواهر شاه تازه و دختر شاه سابق دست به دست داده اند.<sup>۲</sup>

حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات، به اسکان تغییر موقعیت اجتماعی افراد طبقات مختلف اشاره می کند، از جمله می نویسد:

«در دوره اخیر، حاج محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله، که جدش از جدیدالاسلامهای مزین بوده؛ میرزا شفیع صدراعظم؛ یا حاج محمد حسین خان اصفهانی... یا میرزا تقی خان اتابک؛ و یا میرزا آقاخان؛ یا میرزا حسین خان سپهسالار؛ یا میرزا علی اصغر خان اتابک هیچ کدام امیرزاده نبودند و ایل و طایفه نداشتند، به کفایت مقام یافتند و چه بسیار: پسران وزیر ناقص عقل به گدائی به روستا رفتند روستا زادگان دانشمند به وزیری پادشا رفتند»

نادر یا خود پهلوی کی بودند و به کجارسیدند. شاهزاده ها و خانزاده ها چه شدند.<sup>۳</sup> در جریان نهضت مشروطیت، محمدعلی شاه، که علمدار مستبدین بود، می گفت: من اللهم خدمتگزار (وسها) باشم و ارضی نمی شوم مشهدی باقر بقال برای من مقرری سلطنتی معین کند.<sup>۴</sup> (مشهدی باقر بقال از وکلای مجلس بود).

در دوره ناصرالدین شاه قاجار، میرزا حسین خان، پسر محمد ابراهیم- خان تحویلدار اصفهان، در کتابی که به عنوان جغرافیای اصفهان به رشته تحریر کشیده است، از جغرافیای طبیعی و انسانی و آسار اصناف شهر، بتفصیل سخن گفته است؛ و ما برای اطلاع خوانندگان، قسمتی از تبعات او را در باره انواع خلائق، که بسیار ارزنده و دقیق است، در اینجناقل می کنیم:

۱. عبدالحسین مسعود اساری، زندگانی من ونگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان، ج ۱ ص ۱۰.

۲. فرهودن آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۵۹۹.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۲۴ (با اختصار). ۴. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۵۹۲.

در وصف انواع خلاق، و این نمره مشتمل بر یکصد و نود و نه نوع است؛ نوع یک: نوع مجتهدین و فضلا - در اصفهان بسیارند و به شماره در نمی آید. هیچ ولایت در روی زمین مانند این بلد فقیه و عالم ندارد، زیرا که جمعیت خواص و اسباب سهولت معاش، از حیث آسایش هوایی و مکانی و ماکولی و مشروبی و غیره، من جمیع جهات، در این ولایت جمع است. ... محصلین علوم از بلاد در اینجا اجتماع می کنند و فارغ التحصیل که می شوند، برای ریاست بلدان به اوطان معاودت می کنند، و برخی جهت فراغت و استراحت اقامت را ترجیح می دهند. قریب الاجتهاد فراوان، و مجتهد مجاز از صد نفر متجاوز، مفتی جایز الفتوی و جامع الشرایع متعدد. سپس از عده ای از فضلا و علمای صاحب مسند و متعصب عصر خود نام می برد. و بعد از طلاب و محصلین علوم در اصفهان سخن می گوید و می نویسد که از برکت سقوفات، مدارس در این شهر فراوان است. بعد خانواده ای چند از علما را که هر کدام «سلسله» محسوب می شوند، نام می برد. سپس از حکمای الهی و سران این گروه نام می برد، و مخصوصاً از سلاسل نائینی به نیکی یاد می کند، می نویسد که وی مدت ۶۰ سال با تقوی و پاکدامنی زندگی کرده و تحفه و نیاز از احدی نپذیرفت. برای اموال معاش به دهات اطراف می رفت، و از ده خوشه چینی مقداری جو دستگیری می شد و تمام سال با آن زندگی می کرد؛ یعنی شبانه روز دو سه سیر آن را با سنگ و چوب نیم کوب می کرد، و با آب و نمک در دیزی گلی می پخت و می خورد و به طلاب علوم مختلف درس می داد، و فیضش به مردم بسیار می رسید. تمام دادایی او دو قران ارزش نداشت.

سپس از سادات عالی درجات و مشایخ و سلاسل ایشان اسم می برد، و با این بیان، به بحث در پیرامون طبقه روحانیان پایان می دهد، و تحت عنوان نوع هفتم، از اکابر و اعیان ولایت و خانواده هایی که منسوب به صفویه، نادرشاه، و کریمخان زند هستند، و دیگر خانواده های متعین آن دوران، تحت عنوان «سلسله مرحوم...» اسم می برد. و از اقدامات آنها و اولاد و احفاد هر سلسله سخن می گوید.

در نوع هشتم از میرزایان استیفا و سلاسل ایشان، که از قدیم در جزو ارباب قلم اصفهان، صاحبان منصب و مسند بوده اند، یاد می کند، و از خانواده هایی که از دیرباز از «مستوفی» برخوردار بودند، اسم می برد.

در نوع نهم، از ارباب مناصب، که از قدیم و زمان سلاطین صفوی تا کنون مشاغل آنها اسماً موروث گردیده و رسماً متروک شده، نام می برد و سپس می نویسد:

«واجب منصبها را همه سال محض رعایت دیوان اعلی، به صیغه مستمری و وظیفه مرحمت می فرمایند، الا دوسه منصب که کماکان در کار و برقرار است. نایب الصدر قدیم، و زیر مالیات، و کیل الرعایای سابق، ارباب قلم، عمال و محررین، و کیل مالیات، و کلای بلوکات و توابع، وزراء بلوکات و توابع، وزیر صاحب توجیه، وزیر سقوفات، وزیر وظایف، محتسب، منجم باشی، نقیب، کلانتر، نایب کلانتر، مشاغلی که از مناصب مسطوره تا بحال معمول است، کلانتری است و نقابت.»<sup>۱</sup>

سپس نویسنده به بحث خود در پیرامون طبقات ممتاز و کارمندان دیوان پایان می دهد، و از گروه های مختلف اجتماعی جدا جدا مطالبی ذکر می کند؛ از جمله در مورد اطباء، می نویسد که تا سی چهل سال قبل، اطبا در این شهر بسیار بودند، ولی در حال حاضر (در عهد ناصرالدین - شاه) بیست و پنج، شش نفر بیش نیستند. سپس می گوید، روضه خوانها، که طیبیان روحانیند، به کس اطبای جسمانی، در این سالها ترقی کرده اند؛ بطوری که در عهد خاقان مغفور، ده پانزده نفر بیش نبودند و حال، از صد نفر متجاوز، و در محرم و صفر، نصف آنها متوقف و مابقی متفرق بلادند. بعد، نویسنده تحت عنوان نوع ۱۲، از علمای هیأت و نجوم و رسل و جفر و عدد و هندسه و جبر و مقابله و جراثقال و مناظر و سراپا و سایر فنون ریاضی از علوم غریبه و غیره، که از عهد صفویه شیوع داشته، سخن می گوید و می نویسد، در عهد مزبور، جمعی از دانشمندان به تصحیح و تدقیح کتب علمی پرداختند، و آنها را به کمک خوشنویسان، در چند نسخه آماده کردند، قسمتی را در کتابخانه حضرت رضا و قسمت دیگر را در کتابخانه دولتی مدرسه چهار باغ محفوظ می داشتند، و از این کتب چند نسخه در کتابخانه های خصوصی نیز بود؛ ولی در نتیجه فتنه افغانها و حوادث ناگوار دیگر، بسیاری از آنها دستخوش غارت گردید، و قسمتی دیگر را به مرور دهور بید و موربانه ضایع کرد، ولی از عهد خاقان مغفور که صنعت باسه و چاپ در ایران معمول شد، بار دیگر در راه پیشرفت علوم، قدمهایی برداشته شد. سپس نویسنده علما و دانشمندان عصر خود را با ذکر رشته تخصصی آنها نام می برد.

مؤلف در نوع ۱۳، از گروه خوشنویسان نام می برد و می نویسد: «بعد از استادان متقدمین و متأخرین و معاصرین، چه در هفت گونه این مقله و چه در نسخ و نستعلیق و تعلیق و شکسته، هم در تذکره خطاطین شرح حالشان را نوشته اند، هم برای العین دیده شده اند...»<sup>۱</sup> بعد نام خداوندان این هنر را از عهد صفویه به این طرف، ذکر می کند.

نویسندگان، شعراء، و ارباب ذوق را جزو گروه نوع ۱۴ ذکر می کند، و می نویسد: پیشرفت صنایع جدید و نفوذ تمدن غرب متاع این جماعت را بی خریدار کرد؛ بطوری که «سالها است مدیحه بخرج نمی رود و خوش آمد پیشرفت نمی شود، شاعر با شعوران این زمان اغلب به مصارف مکاسب می رسد، شعر و نظم را فرع کار قرار داده اند.»<sup>۲</sup> سپس نویسنده به ذکر اسامی خوشنویسان می پردازد.

در نوع ۱۵، از درویش و فقراء، که اهالی کسوتند، سخن می گوید، و برای آنها هفت سلسله قائل است، که رسوم و آدابشان هنوز در اصفهان برقرار است. «هر سلسله که دستورشان تکدی و استکلاش باشد، خواهم مجرد و خواه صاحب عیال، در حال نشیمنگاهشان در اصفهان است و سیاحتگاهشان اطراف بلاد عالم.»<sup>۳</sup>

در نوع ۱۶، از گرو، و انواع لوطی سخن رفته است که می توان گروهی از آنها را هنرپیشگان آن دوران به شمار آورد، به قرار زیر:

«قسم اول لوطیهای شیری که شیر نگاه می دارند و در ولایت می گردانند... قسم دوم، لوطیهای تنبک بدوش، که بعضی از آنها خرس و میمون می رقصانند، اینها سه چهار دسته.

اند. قسم دیگر لوطی حقه‌باز که کارهای خارج از عادت می‌نمایند؛ از قبیل چشم‌بندی و شعبده و لمیات و امثالها. اینها سابق در اصفهان متعدد بودند و این زمان، به‌طهران و بلاد دیگر متفرق شده‌اند... قسم دیگر لوطیهای بندباز و چوبینی‌ها، اینها یک دسته‌اندگاهی در اصفهان می‌آیند و اغلب به‌ولایات دیگرند. قسم دیگر لوطیهای خیمه‌شب‌باز که شبهای عیش و عروسیها خیمه‌شب‌بازی بر پا می‌کنند، و صورتی از مقوا ساخته‌اند که از پشت پرده متصل می‌نمایند و می‌ریایند، و اقسام رنگها و صداها و حرفها و آوازاها از زیر خیمه بروز می‌دهند؛ و این بازی گویا در این زمان در اصفهان متروک شده، نشانی از این الواط پیدا نیست. قسم دیگر، لوطیهای سر-خوانچه استاد اقبال بقال، حکمای قدیم «بقال‌بازی» را بنا بر مصالح چند، اختراع نموده‌اند. ظاهراً این بازی را در عیشها اسباب طرب و ضحک قرار داده‌اند، و باطناً مفید فواید بسیاری است. در سیاست مدن... مبنای بازی مزبور در آن بوده که اعمال ناشایسته از هر کس به‌ظهور رسد، علی‌وجوه‌الاقبح، به‌تمثال لغو و اقوال اشنع، تقلید آنها نماید که قبایح را مجسم و در نظرها مشهود و محسوس کنند، تا از راه دفع فاسد به افسد، منحرفین را منفعل سازند؛ در حقیقت، اینگونه الواط آئینه مقبحات مردمند، لغویات اینها اغلب با ثمر است.<sup>۱</sup> سپس می‌گوید، این جماعت هنرمند یک بار در محضر سلطان «بی‌اعتدالیهای اترک و مستحقظین و مستوفیان و مباشران را تمام ظاهر کردند. همان روز از خاصیت این حکمت عملی، سوکلین ممنوع، متهمین معاف، بقایا بخشیده شد...»<sup>۲</sup> سپس می‌نویسد: همه این الواط مناسب‌دان و لطیفه‌پرداز و بدیهه‌گو، و ظریف و باسزه، و هر یک در مضاحک مشهور به‌نوعی که عباراتشان نوشتنی بود... سابق زیاد بودند و چندین دسته؛ اکنون بسیار کمند و به‌طهران و سایر بلاد متفرق.

«قسم دیگر لوطیهای زبردست خونخوار و اشرار شارب‌الخمر غماز قمارباز و لاطی و زانی و دزد؛ و همیشه از این نوع اصفهان بسیار داشته، بیشتر باعث خرابی ولایت هم همین الواط بودند. شرح کارهای سخت و صعب و اعمال جاهلانه آنها در اینجا گنجایش ندارد. الحمدلله به‌نیروی عدالت این دولت ابدآیت، تمام قلع و قمع شدند که نشانی از آنها باقی نیست.»<sup>۳</sup>

در نوع ۱۷، نویسنده کتاب از عملجات مچه‌داران شترقربانی. سخن می‌گوید و با شگفتی می‌پرسد که معلوم نیست این قواعد و رسوم و قانون، که تا به‌حال باقی است بنا و بنیادش از عهد صفوی است یا خیر؟ سپس، موروثی بودن این مشاغل و مناصب و کارد و تیر و ساطور و بیدق و طاووس و دیگر ابزار کار این جماعت، سخن می‌گوید و از اختلافات فراوانی که بین جماعت حیدری و نعمتی در اجرای مراسم شترقربانی روی می‌داد، با تأسف یاد می‌کند و می‌نویسد:

«... هر دسته را که راه می‌اندازد، علی‌رغم یکدیگر، اوضاع و اسباب زیاد فراهم می‌آورند؛ از عمله و غیره فقره به فقره با ترتیب و نظام؛ هر کدام هزار نفر متجاوز جمعیت دارند. مقدمه‌العجیب اوباش چوب به‌دست، بعدسواران مکمل و مسلح، دنبال آنها شتر سواران از نیزم‌داران سپاه مخالف و شبیه‌خوانان سیاهپوش و اسراء کربلا و هودجهای زری و اوضاع بازار

شام که متأخرین الحاق نموده... دستجات دهات هم هر کدام با سه چهار جمعیت و سازهای کوس و سرنا و سنج و جریده‌های بزرگ و علمهای بلند بسیار می‌آیند و می‌روند و به دستجات میدری و نعمتی شهری ملحق می‌شوند. روز عید قربان، در هر سال، به همین منوال، هر دسته از جای خود حرکت می‌کند و از محلات و بازارهای شهر عبور می‌کنند تا وارد میدان نقش جهان می‌شوند... این جماعت پس از عبور از مقابل حاکم به مصلی و نحرگاه شتر می‌رسیدند بعد از قسمت کردن گوشت وارد میدان نقش جهان می‌شدند و از آنجا به محلات خود معاودت می‌کردند، و همه ساله در مراسم عید قربان زد و خوردهایی رخ می‌داد و سالی نبود که سر و دست چهل پنجاه نفر نشکند و سه چهار نفر اقلاً کشته نشوند.»<sup>۱</sup>

نویسنده کتاب جغرافیای اصفهان در نوع ۱۸، از مساکین و گدایان نام می‌برد و می‌نویسد: «نوع مساکین، و این اشخاص دو قسم مخلوطند؛ یک قسم گدایان سائل به کف. چون اهالی این بلد غالب بی‌بضاعت، و بعضی صاحبان مکتب با اساک و قناعتند، چیز زیاد به گدا نمی‌دهند. متمولین، از قبیل تجار و غیره، که سهم امام و وجوه بر ذمه دارند، غالب خیرات را به فقها می‌دهند که هم مقبول‌الشهاده شوند و هم اتفاق و احقاق کرده باشند. فقها هم آن وجوه را به گدای سر راه و مردمان مستحق غیر معروف نمی‌دهند، اگر بدهند از شدت احتیاط شرعی به طلاب طبعه خود می‌دهند که هم شناسایی داشته باشند و هم تربیت نوع کرده باشند. ولایت هم عابرین خارج و وارد کم دارد. بدین جهات، نوع گدایی سائل به کف نسبت به سایر بلد کم است... آنچه هستند اکثر بیمارزد و عاجز، نه بیکار و بی‌عار. قسم دیگر مردمان عزیز صاحب‌آبروی خانه‌نشین و کم‌لین عیال‌بار بی‌قوه، که روی سؤال ندارند و رضا تسلیم در پیش دارند. اتفاق می‌افتد دو روز و سه روز غذا به اینها نمی‌رسد و به برگ کاه و امثال آن اکتفا می‌نماید.

عشاق را مزاج قناعت بسود لطیف تا غایتی که رنگ پیوشند و بو خورند میان این جماعت، معدودی اهل‌الله به هم می‌رسند که به اختیار، خود را ریاضت و مجاهدت می‌دهند، و این طایفه نوعی عجبند، غنی فی فقر، عز فی ذل، صبر فی بلا، تعیم فی-شفاه، بقاء فی فناء... همیشه از این رجال و ابدال، اصفهان خالی نبود و نیست...»<sup>۲</sup>

نویسنده کتاب در نوع ۱۹، از ایلات که شهرنشین می‌باشند، سخن می‌گوید. به نظر او، این جماعت «ابتدا رهاین و گروگانان بوده‌اند، آنها را به اصفهان آورده‌اند. پشت به پشت زاد و ولد نموده، اجتماع زیاد پیدا کرده، حال از ایلیت خارج شده ولی باز زبانهای خود را از دست نداده‌اند. هم شهری حرف می‌زنند، هم زبان اصلی خود؛ و این جماعت شش طایفه‌اند: ۱) طایفه الوار بختیاری، که سه محله اصفهان را پر کرده‌اند، و کار آنان پيله‌وری، کرایه کشی و کلک و قاپوسازی و زراعت و مزدوری... و کارهای دیوانی دولتی هم انجام می‌دهند؛ ۲) طایفه جدید بختیاری، که در زمان منوچهرخان معتمدالدوله، بعنوان گروگان، به اصفهان آورده‌اند؛ ۳) طایفه خلیج؛ ۴) طایفه زنگنه؛ ۵) طایفه کلینائی؛ ۶) طایفه اترك در کوشک،



که جماعتی متوسط‌الحالند.<sup>۱</sup>

در نوع ۲، نویسنده کتاب از مباحث کاران نام می‌برد و می‌گوید این اقلیت «نفع کثیر می‌خواهند و ربح زیاد می‌گیرند... به این علت داریم سرافعه دارند...»  
در نوع ۳، مؤلف از تجار گفتگو می‌کند و می‌نویسد: «تجار در این بلد (اصفهان) زیادند، و اکنون ملکداری هم می‌کنند.»<sup>۲</sup> شادروان دهخدا در شماره ۲۰ «صور اسرافیل»، مورخه صفر ۱۳۲۶ ه. ق با بیانی طنزآمیز و انتقادی، طبقات و گروه‌های مختلف جامعه ایران را چنین توصیف می‌کند:

... این را هیچکس نمی‌تواند انکار کند که ملت ایران در میان ۲ کرور جمعیت، پنج کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار نفر وزیر، امیر، سپهسالار، سردار، امیرنویان، امیرتومان، سرهنگ، سرتیپ، سلطان، یاور، میرپنجه، سفیر کبیر، شارژ دافر، کنسیه<sup>۳</sup> یوزباشی، ده‌باشی، و پنجه‌باشی داریم، و گذشته از اینها، باز ما ملت ایران در میان بیست کرور جمعیت، شش کرور و چهارصد و پنجاه و دوهزار و ششصد و چهل و دو نفر آیه‌الله، حجة‌الله، مجتهد مجاز، امام جمعه، شیخ الاسلام، سید سند، شیخ، ملا، آخوند، قطب، مرشد، خلیفه، پیر، دلیل، و پیشنماز داریم. علاوه بر اینها، باز ما در میان بیست کرور جمعیت، چهار کرور شاهزاده، آقازاده، ارباب، خان، ایلخانی، ایل‌بگی، و ابه‌باشی داریم. زیاده بر اینها، اگر خدا بگذارد، این آخریها هم قریب دوسه هزار نفر وکیل مجلس، وکیل انجمن، وکیل بلدیة، منشی و دفتردار و غیره داریم.

همه این طبقاتی که عرض شد، دو قسم بیشتر نیستند: یک دسته رؤسای ملت، و یک دسته اولیای دولت؛ ولی هر دو دسته یک مقصود بیشتر ندارند: می‌گویند شما کار کنید، زحمت بکشید، آفتاب و سرما بخورید، لخت و عور بگردید، گرسنه و تشنه زندگی کنید، بدهید ما بخوریم و شما را حفظ و حراست کنیم. ما چه حرفی داریم! فیضشان قبول، خدا بهشان توفیق بدهد، راستی راستی هم اگر اینها نباشند سنگ روی سنگ بند نمی‌گیرد، آدم آدم را می‌خورد، تمدن و تربیت، بزرگی و کوچکی از میان می‌رود...<sup>۴</sup>

«... اداره همکاری فنی امریکاییان (معروف به اصل چهار) که اخیراً در کاشان و آبادان و پاره‌ای نواحی دیگر، با معاضدت اداره آمار کشور، آمار بالنسبه دقیق تهیه کرد،... و جمعیت شهر کاشان، که سابقاً اداره آمار فی‌المثل ۲۱۰ هزار نفر قلمداد کرده بود، بعد از آمارگیری دقیق، تعداد واقعی جمعیت آن محل، ۱۶۰ هزار نفر درآمد... به هر حال، آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که تعداد نفوس کلیه کشور بیش از ۱۸ میلیون نمی‌باشد که می‌توان بطور تخمین آنان را به طبقات زیرین قسمت نمود:

۱. همان‌س، ۹۱. ۲. همان‌س، ۹۲. ۳. Conseiller (دائرن)

۴. همان‌س، ۹۱. ۲. همان‌س، ۹۲. ۳. Conseiller (دائرن)

- ۱) ملاک عمده، بازرگانان عمده، کارخانه دار، سرمایه دار، زدویندچیها ۳۰۰۰۰۰۰
- ۲) خرده مالک و زارع ۷۵۰۰۰۰۰
- ۳) کاسب، سرمایه دار کوچک ۶۰۰۰۰۰۰
- ۴) صاحبان مشاغل آزاد ۲۰۰۰۰۰۰
- ۵) کارمندان ادارات دولتی و بنگاههای بازرگانی ۷۰۰۰۰۰۰
- ۶) پیشه‌وران ۷۰۰۰۰۰۰
- ۷) برزگران، کارگران، بیکاران و سرگردانان ۱۴۸۰۰۰۰۰

۱۷۹۵۰۰۰۰

جمع

طبقه اول، که در واقع همان طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند، عبارتند از: وزیران، سلاطین، و کیلان، افسران ارشد، بازرگانان درجه اول، کارخانه‌داران، ملاکین عمده که سودونه درصد ثروت عمومی کشور به دست آنها افتاده، و تمام چرخهای اداری کشور را به لفع خود می‌چرخانند.

طبقات دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم، که در نیم قرن اخیر افزایش یافته‌اند، در واقع، طبقه متوسط را تشکیل می‌دهند، و اغلب آنها باسواد هستند. گاهی بعضی از افراد این طبقه به فنساز طبقه حاکمه آوده گشته جزو طبقه اول می‌شوند، و گاهی هم فرزندان طبقه اول ثروتهای پدری را از دست می‌دهند و به طبقه متوسط می‌پیوندند.

و اما طبقه هفتم، یعنی همان ۱۴ میلیون و هشتصد هزار، اکثریت رنجبر زحمتکش و سولد حقیقی ثروت، که از وسایل اولیه زندگی محروم می‌باشند، در صحراهای سوزان خوزستان و بنادر جنوب و در سرما و یخبندان نواحی آذربایجان، در باتلاقیها و مردابهای گیلان و مازندران و کرگان، در کویرهای مرکزی و شرقی، در مناطق بی‌آب و علف خراسان و بلوچستان و سیستان به معنی حقیقی جان می‌کنند تا عیش و نوش طبقه اول و زندگی بخور و نمیری برای طبقات مافوق خود تهیه کنند... بشرطیت ایران... نتوانست این درد اجتماعی را درمان کند.»<sup>۱</sup>

در قرون گذشته، طبقه اشراف در شرق و غرب، از طریق توارث، از حقوق و امتیازاتی برخوردار می‌شدند؛ به قول دوروزه «در فرانس» قدیم، نجیبزاده به دنیا آمدن، حق می‌داد که در ارتش افسر شوند، از مزایای مذهبی برخوردار شوند، یا شغلی در دستگاه کلیسا داشته باشند، به دربار راه یابند، از تیولها و عطاها و یا از مستیریها برخوردار گردند، حقوق فئودالی وصول کنند و از اختیارات خان و سردار بهره‌مند باشند... در جوامع سرمایه‌داری، تا حدی از نابرابریها کاسته می‌شود، و به توده مردم بیش از پیش امکان ترقی و پیشرفت داده می‌شود. با این حال، نباید فراموش کرد که نابرابری شرایط اجتماعی و اقتصادی بدون عواقب ارثی نیست. پسر کارمند عالیمقام، پزشک بزرگ، وکیل دعاوی شهور، مدیر حقوق‌بگیر مؤسسه بزرگ، یا مهندس درجه اول از همان آغاز کار، از پسر کارگر یا پسر دهقان یا پسر پیشه‌ور، امکانات بیشتری دارد؛ نخست آنکه

### اختلاف طبقاتی در گذشته و حال

امکانات بیشتری برای کسب دانش دارد... و بالاخره روابط نزدیکانش در شروع زندگی به وی کمک می‌کند... با پیدایش سرمایه‌داری و ماشینیسیم، نابرابریها از بین نرفت، اما از شدت وحدت آن کاسته شد. در دوره قرون وسطی، اقلیتی ممتاز در فراوانی به سر می‌بردند، در حالی که توده مردم محرومیت‌های شدیدی را تحمل می‌کردند. در غالب اوقات، هرچه فقر عمومی بیشتر باشد، ثروت ارباب، روز بروز افزونتر است... هنگامی که عامه مردم زنده بپوشند، صاحبان امتیاز جامه‌های زریفت بر تن راست می‌کنند، و هنگامی که مردم در زاغه‌های محقر سکنی دارند یا در زیر آسمان می‌خوابند، ثروتمندان برای خود، کاخهای مجلل می‌سازند... رشد سرمایه‌داری و ماشینیسیم موجب توسعه اقتصادی گردید؛ بطوری که امروز «فاصله را کفلر با کارگر ساده امریکایی کمتر از فاصله بارون قرون وسطایی باسرفش می‌باشد... جوامع صنعتی به سوی ثروت‌های بزرگ و بدبختیهای بسیار بزرگ تحول می‌پذیرند... ازدیاد رفاه مادی و وسایل راحتی، توسعه موجبات فراغت و تفنن، که نشان‌دهنده فراوانی اقتصادی و نتیجه پیشرفت فنی است، از اهمیتی که به نابرابریها و تضادهای حاصل از آن داده می‌شود، می‌کاهد. وقتی که در برابر کاخها، قومی ژنده‌پوش، گرسنه، و آلونک‌نشین را اتومبیل‌های توانگران، گل‌ولای‌اندود می‌کند، ظلم به شدت احساس می‌شود و حسرت عظیم است. تنها خشونت یا تسلیم و رضای ناشی از بدبختی و نادانی می‌تواند این وضع را حفظ کند. ولی هنگامی که ماشین کادیلاک یکی از خداوندان سرمایه از ماشین سیتروئن کوچک کارگری جلو بزند، قطعاً حسرت از نداشتن چنین وسایلی هست ولی به شکل سطحیتر و ثانویتر، هیجانها کاهش می‌یابد، نوعی «توافق» به وجود می‌آید، و مبارزه سیاسی ملایمتر می‌شود. در این که پیشرفت فنی، از این راه، موجب کاهش تضادهای سیاسی بطور کلی می‌شود، جای بحثی نیست. مقایسه میان جوامع پرتوسعه و کم‌توسعه کنونی در مجموع، این امر را تأیید می‌کند. در جوامع پرتوسعه، احساسات انقلابی فروکش می‌کند، اراده درهم شکستن کامل نظام مستقر محو می‌شود... برعکس، در جوامع کم‌توسعه، مردم در وضع انفجار آمیزی به سر می‌برند، که تضادهای کاهش‌ناپذیر، خشونت‌ها را به باری آورد... تشخیص جوامع ثابت از جوامعی که دستخوش تحول سریع هستند، احتمالاً به همان اندازه مهم است که تشخیص جوامع پرتوسعه از جوامع کم‌توسعه. در جوامع ثابت، نظم موجود، هر چه هم ظالمانه باشد، عموماً پذیرفته شده است، و این نظم طبیعی انگاشته می‌شود. از نظر جامعه‌شناسی هر چیزی که از مدت‌پیش وجود داشته باشد، بنحوی که نسل‌های زنده حاضر، و نسل‌های گذشته چیزی دیگر ورای آن ندیده باشند، «طبیعی» است. هیچگاه تصور نمی‌رود که ممکن است چنین نظم آبا و اجدادی به هم خورد؛ همه دیگر به آن عادت کرده‌اند... بدین سان، ظلم و نابرابری، خودسری و تسلط، در پایان کار، باگذشت زمان، قابل تحمل می‌شود؛ به طریقی که برای حفظ آنها استفاده از خشونت لازم نیست... از سوی دیگر، پیشرفت فنی بدون دشواریها، برخوردها، و تناقضات حاصل نمی‌شود... امروز بیشتر ملل دنیای سوم که از خمودگی طولانی و ثبات تقریباً هزار ساله‌ای به‌درآمده و دستخوش تحول سریعی شده‌اند، دچار آنند. از نظر مادی، مساعی آنها جهت تغییر و دگرگونی، وادارشان می‌کند تا در سراسر دوره بینابینی ساختمان زیربنای یک

جامعه جدید، فداکاریهای تازه‌ای را به ساکنان کشور خود تحمیل کنند. در حین این تراکم ابتدایی سرمایه، نایابی بجای آنکه کاهش پذیرد، رو به افزونی می‌نهد. در همین زمان، تنزل میزان مرگ و میر و نه میزان زاد و ولد، فشار شدید جمعیت را باعث می‌گردد که بر شماره روزی‌خوران می‌افزاید. بدین‌سان، در همان زمان که توده‌های مردم به بدبختی خود و اسکان رهایی از آن آگاه می‌شوند، اندکی از گذشته نیز بدبخت‌ترند...

تماس با نقون جدید، به انحلال خشونت‌آمیز تمدنهای سنتی منجر می‌شود. جوامعی که بر نظامی از روابط انسانی متعادل تکیه دارند، که طی قرون متمادی استقرار یافته است، با هجوم تمدن فنی، بطرز خشونت‌باری ازهم پاشیده می‌شوند... بعدها تعادل جدیدی پیدا خواهد شد... ولی برای رسیدن به آن، مهلت زیادی لازم است. زیرا گسترش این تمدن فنی با مشکلات نوسازی، که در بالا بدان اشاره کردیم، برخورد می‌کند. پس دوره بینابین ممکن است مدتها به طول انجامد...»<sup>۱</sup>

«یکصد سال قبل، ابریشم با فان‌لیون، که طغیان کرده بودند، بر شعارهای خود چنین می‌نوشتند: «یا نان یا مرگ». مبارزه سیاسی در آن دوره، واقعاً مبارزهای برای زندگی بود. امروزه در اروپای غربی و در امریکای شمالی، این مبارزه مبارزهای شده است برای وسایل راحتی، فراغت، فرهنگ؛ و این امر خود از شدت مبارزه می‌گاهد... مشاهدات، ثابت می‌کند که همگونی در خلال تاریخ، به تناسب پیشرفت فنی، به پیش می‌رود. در جوامع باستانی، با اقتصاد بسته، خدماتی که قدرت، چه مظهر آن دولت مرکزی باشد و چه فنودال محلی، برای اجتماع انجام می‌دهد، بسیار کم است. با این حال، خدمتی چند انجام می‌دهد: امنیت در برابر هجوم اربابان همسایه، سرکوبی جرایم مرتکبه نسبت به اشخاص و املاک، استفاده از آسیاب یا تنور مشترک، نظارت بر پول و نظایر آن. ولی این خدمات‌گران تمام می‌شود. در آخر کار، قدرت بسیار بیشتر از آنچه می‌دهد می‌گیرد. قدرتمندان زندگی خود را از کشور تأمین می‌کنند، و در تجمل و فراخدستی در میان کشوری فقیر به سر می‌برند. قدرت، ایشان را بیشتر از جماعت، مفید می‌افتد؛ چه از امتیازها حمایت می‌کند و نابرابری را حفظ می‌کند؛ و لذا باید بر خشونت و سلاحهای نظامی تکیه کند. قصرهای بایرج و بارو، تنها به درد حفظ ساکنان حصارها در برابر هجومهای خارجی نمی‌خورد بلکه بیشتر برای حفظ قصرنشینان از مردم بود. تصور پادشاهان در آغاز، به صورت قلاعی بود مسلح و دفاع پذیر، تا آنکه سلطان از خصوصیت اتباع، خویش در امان باشد.

این وضع در قسمت بزرگی از دنیای کنونی، به حال خود باقی است، در امریکای لاتین، در افریقا، در آسیا، اکثریت مردم هنوز در اقتصاد نیمه‌بسته‌ای زندگی می‌کنند، و امتیازات بسیار کمی از دولت دریافت می‌دارند، و بخاطر وجود دولت، بسیاری از نابسامانیها را تحمل می‌کنند. دولت اساساً برای حفظ تسلط اقلیتی ممتاز است که توده مردم را استثمار می‌کند. در بعضی از جوامع کم‌توسعه، خدمات عمومی توسعه می‌یابد. قدرت جاده‌ها، راه‌آهنها،

بنادر، شهرها، فرودگاهها، خطوط تلفن و برق می‌سازد، و اعتبارات را تشویق و تنظیم می‌کند؛ سرمایه‌گذاریهایی اساسی (طرحهای بزرگ آبیاری، استخراج معادن، سدها) را انجام می‌دهد، ولی این کارهای عام‌المنفعه خصوصاً مفیدحال اقلیت ممتاز مردم، یعنی طبقات اشراف بورژوازی است. شاهراههای ستایش انگیز برخی از کشورهای کم توسعه فقط مورد استفاده مالکان اتومبیل، این سوارکاران عصر جدید است، که اقلیتی کوچکند در میان انبوه پیدادگان.

این جوامع، در قیاس با جوامع باستانی، همگونی پیشرفت کرده است. تعداد کسانی که از قدرت استفاده می‌کنند بیشتر است، و حلقه آنها وسیعتر می‌شود. استفاده کنندگان از قدرت و امکانات مالی، که در گذشته فقط مشتی اشراف بودند، اکنون بورژوازی - که به طبقه متوسط هم می‌رسد - و حتی عناصری چند از دهقانان و طبقه کارگر را نیز در بر می‌گیرد، که از مدارس و مؤسسات تعاونی و بیمه اجتماعی سود می‌برند. برای این دسته اخیر، مزیت‌های دولت از مضار آن بسیار ضعیفتر است. با وجود این، این مزیتها محسوستر می‌شود و فکر یکسانی و حس همگونی را رشد می‌بخشد. این وضع بینایی با نخستین مرحله سرمایه‌داری مطابقت دارد. اروپای قرن نوزدهم، امریکای لاتین امروزه، افریقای شمالی، خاورمیانه، آسیای غیر کمونیست را می‌توان در این گروه جای داد.

در جوامع پرتوسعه غرب، همگونی سیاسی بسیار پیشرفته‌تر از این است. اعتلای عمومی سطح زندگی، تضادها را تقلیل می‌دهد و توافق اجتماعی را افزون می‌کند. خدمات عام‌المنفعه، که توسط دولت اداره می‌شود، چندین برابر می‌گردد... این امر قبل از هر چیز از اعتلای سطح زندگی نتیجه می‌شود. شاهراههایی که در امریکای لاتین مربوط به اقلیتی ممتاز است، در ایالات متحده امریکا و اروپای غربی، مورد توجه تقریباً کلیه شهر وندان است. این تحولات، از توسعه بیمه اجتماعی و خدمات عمومی، که هدفشان تعدیل نابرابریهای میان افراد از طریق کمک به ضعیفتران است، ناشی می‌شود... قدرت، هرگز در دست دسته اجتماعی مشخصی نیست بلکه همیشه به دست چندین دسته می‌باشد. دیگر آنکه طبقات، از برکت توسعه انتخابات عمومی، و احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها و سایر تشکیلات توده‌ای، بیش از پیش بر قدرت سنگینی می‌کنند. دیگر ممکن نیست که دولت کاملاً تحت نظارت طبقات در اقلیت باشد، و این طبقات دست کم باید با طبقات در اکثریت ترکیب شوند... فراوانی فرآورده‌های مادی و محصولات مورد نیاز بشری فقط در اثر پیشرفت فنی ممکن است. صاحبان نظر غرب آشکارا از این امر سخن می‌گویند، و مارکسیستهای صاحب نظر، بطور ضمنی، اعتراف می‌کنند که اصل «به هر کس بر حسب نیازهایش»، که توزیع اسوال را در «مرحله برترین کمونیسم» نظم می‌دهد، فقط با فراوانی کالاها و مورد نیاز قابل اجراست.»<sup>۱</sup>

«غربیان فکر می‌کنند که همگونی از فراوانی نتیجه می‌شود؛ در حالی که مارکسیستها بیشتر بر این عقیده‌اند که فراوانی از همگونی (مساوات و عدالت نسبی) برمی‌خیزد. به پندار دسته اول، تعارضهای اجتماعی از رقابت میان انسانهای بی‌شمار بر اسوال نادر

یعنی از کمیابی، سرچشمه می‌گیرد. اگر این کمیابی جای خود را از برکت پیشرفت فنی، به فراوانی سپارد، اگر هر کس بتواند تا حدی نیازهای خود را نه تنها از باب خوراک، پوشاک و مسکن بلکه از حیث وسایل راحتی، فرهنگ، و فراغت هم ارضا کند، تضادهای میان آدسیان از بین می‌رود. به نظر مارکسیستها، فراوانی واقعی در رژیم سرمایه‌داری ممکن نیست... کار-فرما از به کار بستن پیشرفتهای فنی جلوگیری می‌کند؛ زیرا حفظ ماشینهای قدیمی مستهکک شده را تا استعمال کامل، بر سرمایه‌گذاری جدید، که گرانقیمت و دیراسته‌لاک است، ترجیح می‌دهد. کم نیستند اختراعات و روشهای نوینی که با موافقت مؤسسات اقتصادی که به بازار تسلط دارند، در بوتهٔ فراموشی باقی می‌مانند.

...سوسیالیسم نشان داده که دولت می‌تواند برخلاف دکترینهای سرمایه‌داری، آزادببخش باشد. «لاکورد» پیش از اینها گفته بود «میان ثروتمند و فقیر، میان ضعیف و قوی، آزادی است که تعدی می‌کند، و قانون است که آزاد می‌سازد.»

ملل کم‌رشد و توسعه‌نیافته همه‌جا دردهای یکسانی دارند: اهمیت بیشتر کشاورزی و تخصیص ابتدایی آن، عدم کفایت مواد غذایی، ضعف صنعت و مصرف نیروی مکانیک، سطح پایین درآمد ملی، نابرابری فراوان میان توده‌ای تهیدست و مشتی صاحب امتیاز بسیار ثروتمند، فاصله قابل ملاحظه‌ای میان طرق زندگی شهری و طرق زندگی روستایی، بیسوادی، زاد و ولد زیاد و مرگ و میر فراوان، و جز اینها. کلیه این پدیده‌ها به یکدیگر بستگی دارد، هرچند که بر حسب کشورها، گاهی برخی از آنها شدیدتر و برخی دیگر ضعیفتر می‌باشد... دودنیا روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ یکی ثروتمند و آن دیگری فقیر؛ در حالی که دنیای اول در افق خود، ملووع جامعه همراه با فراوانی را می‌بیند، دنیای دیگر به قرون وسطی، تحطیها، بیماریهای همه-گیر، و بدبختیهایش نزدیکتر است. درآمد سرانه در اروپای غربی و امریکای شمالی، ده تا بیست برابر از درآمد سرانه در آسیا و افریقا بالاتر است. مصرف نیروی مکانیک بر حسب فقر ده تا سی برابر برتر است. برعکس، مرگ و میر نوزادان ده برابر کمتر می‌باشد. در میان ملل صنعتی، فقط سه تا چهار درصد جمعیت بیسواد است. این میزان در برخی از کشورهای افریقایی و آسیایی حدود درصد است. فاصله میان ملل بورژوا و ملل متحط، به همان اندازه است که میان بورژوازی و طبقه کارگر یک کشور، در اروپای قرن نوزدهم.

این فاصله بجای کاهش، افزایش می‌یابد. گفته می‌شود که ملل افریقا، آسیا و امریکای لاتین در حال توسعه سریع می‌باشند. در مقام قیاس با تحول بسیار کند آنان در قرون گذشته، این گفته حقیقت دارد، اما در قیاس با ملل صنعتی، که بسیار سریعتر توسعه می‌یابد، غلط است. بطور کلی ضریب رشد سالانه درآمد ملی در اروپا و امریکای شمالی، از دنیای سوم بالاتر است. ثروتمندان به ثروتمند شدن و فقرا به فقیرتر شدن ادامه می‌دهند. سهم ملل صنعتی از ثروت‌های جهانی افزایش می‌یابد، در حالی که سهم کشورهای کم توسعه کاهش می‌پذیرد. این وضع به دوگونه تضاد دامن می‌زند: تضادهای داخلی در میان کشورهای کم -

توسعه، تضادهای خارجی میان این کشورها و کشورهای پرتوسعه... این تعارضها در نتیجه افزایش تماسها و ارتباطات، و همچنین در نتیجه همان کوششی هم که برای توسعه می شود، تشدید می یابد. هنگامی که سرخپوستان امریکای لاتین، دهقانان بیشه های افریقا یا دشتهای آسیا در تنهایی خود زندانی بودند و کم و بیش جدا از دنیا به سر می بردند، تهیدستی و نابرابری از امروز بر آنها کمتر سنگینی می کرد؛ چه امروز، رادیو، سینما، تلویزیون، به آنان وجود تمدنهای دیگری را، که زحمت ایشان را کاهش می دهد، آموخته است... هنگامی که انسان در جهان مرده و غیر متحرکی زندگی می کند، در آن ظلم و بدبختی قابل تحملتر است؛ اما موقعی که این جهان شروع به حرکت می کند، و امید به عدالت بیشتر و بدبختی کمتری ممکن است، بدبختی و ظلم کمتر قابل تحمل می شود.

دموکراسی به هیچ وجه نمی تواند در کشورهای کم توسعه به علت بیسوادی و کمی فهم و دانش عمومی، تحقق پذیرد. به همین جهت، عوامفریبها و دروغگوها در توده مردم مؤثر می افتد. احزاب و انتخابات آزاد در این کشورها به معنی واقعی کلمه وجود ندارد، حکومتها به سوی استبداد و فسادگرایش دارند. در چنین شرایطی، ملل ثروتمند بیش از پیش ثروتمند، و ملل فقیر بیش از پیش تهیدست می شوند. زیرا که ملل ثروتمند، همچون بورژوازی که طبقه کارگر را در سرمایه داری استثمار می کند، ملل فقیر را استثمار می نماید. کمکهای فنی جز سراب چیز دیگری نیست، و تا حدودی به صدقه، در انگلستان دوران دیکنس شبیه است. به علل سیاسی، پاره ای از ملل ثروتمند به بعضی از ملل فقیر بیشتر و گاهی هم خیلی بیشتر از آنچه دریافت می کند، می دهند؛ مثل فرانسه در افریقا، و امریکا در ویتنام. بطور کلی مجموع فداکاریهای ملل ثروتمند برای کمک به کشورهای کم توسعه، کمتر از منافعی است که در اثر قیمت اذعان مواد اولیه ای که از این کشورها می خردند، به دست می آورند. جوامع صنعتی، جوامع کشاورزی را با استفاده از ضعف اقتصادی آنها استثمار می کند.

حکومتهاى غربی با استفاده از موضوعاتی چون خیرخواهی مسیحی و طرد کمونیسم، می توانند برای کمک به کشورهای کم توسعه، مالیات دهندگان خود را به فداکاریهای بیشتری راضی کنند، ولی هرگز نمی توانند سازمانهای عظیم سرمایه داری را به تغییر ماهیت وادارند؛ چه سرمایه داری بایک همکاری بین المللی واقعی برای کمک به کشورها، جهت رهایی از تناقضات مرحله بینابینی، مخالف است. هیچ کشور کم توسعه ای نمی تواند با ملل صنعتی بزرگ مقابله کند، زیرا که دو رقیب زیاد از اندازه نابرابرند.

... شرق و غرب با گذشت زمان، از لحاظ بینش سیاسی به هم نزدیک می شوند، غریبها اکنون کمابیش قبول دارند که عوامل اقتصادی و اجتماعی نقش اساسی در توسعه تضادهای سیاسی بازی می کند. کمونیستها نیز از مدتها پیش اعلام کرده اند که با وجود اختلاف رژیم سیاسی و اقتصادی، شرق و غرب می توانند در بسیاری از زمینه ها همکاری و همقدمی کنند، و در پناه همزیستی مسالمت آمیز، فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی بین دو دنیای شرق و غرب آغاز